

محمد بقایی (ماکان)

تحلیل شرقی رمان سفر به شرق

اینجا «فضایی تازه و پاک و به دور از زشتی» ییابد. هسه در سال ۱۹۱۱، یعنی در ۳۴ سالگی، راهی هند می‌شود تا شرق را از نزدیک ببوید و حس کند. این سفر، تفکری عمیق و دقیق را در زمینه تضادهای جهان معاصر در او به وجود می‌آورد و دل‌بستگی او را به فلسفه و عرفان شرق به اوج می‌رساند.

روح لطیف و ذهنیت او که این زمان بیش از پیش صیغه عرفان شرق می‌گیرد، با قدرت طلبی نظامی آلمان در سال ۱۹۱۴ - که جنگ جهانی اول را سبب می‌شود - نمی‌سازد. به سویس می‌رود و به همراه رومن رولان نوشته‌هایی تند و بی‌باکانه علیه جنگ افروزان منتشر می‌کند.

در سال ۱۹۲۲، بار دیگر هوای شرق می‌کند. کتاب معروف او سیدارتا که شرح زندگی خود اوست، حاصل این ایام است که همچون دیگر آثارش تلاش روانکاوانه‌ای است برای حل تضادهای درون انسان.

هسه در سفر به شرق که در قالب رمانتیسیم تحریر شده، بیشترین توجه را به شرق نشان می‌دهد. این کتاب به خلاف آنچه تصور می‌شود، اثری فلسفی نیست، بلکه بنیادش بر کشف ظرایف روح انسان است. در این جستجوی عارفانه استدلال و عقل به دلیل ناستواری به حقیقت راه ندارند:

«هرگز نباید به عقل اعتماد کرد و با تکیه به آن خود را مشوش ساخت، همیشه به یاد خواهم داشت که ایمان نیرومندتر از چیزی است که واقعیت نامیده می‌شود...»

گر چه نویسنده سعی می‌کند داستان این سفر را که فراتر از واقعیت است با آن منطبق سازد، ولی برای عقل حریم معینی قایل است. حالتهای شهودی و مراقبه و عشق را از عقل برتر می‌شمارد. این مفهوم برخاسته از عرفان شرق است.

قهرمان کتاب یعنی ه. ه. ابتدا به عضویت انجمنی درمی‌آید که تشکیلات آن ریشه در مجامع اهل طریقت در مشرق

سفر به شرق، رمانی است پر آوازه از هرمان هسه که بسیاری کسان در سراسر جهان آن را خوانده‌اند. این رمان بارها در ایران به چاپ رسیده و ترجمه‌های مختلفی از آن شده است. غربیان بر این کتاب تفسیرهای مختلف نوشته‌اند که معروف‌ترین‌شان تفاسیر تئودور زیولکوسکی^۱ و دکتر فلوداس^۲ است. کتاب مذکور با آنکه حال و هوای شرقی دارد، ولی تاکنون از این دیدگاه مورد تحلیل قرار نگرفته است.

سفر به شرق رمانی است بیرون از حیطه واقعیت، سیری است در روح انسان. این رمان کوتاه اما پر نکته و سرشار از رمز و راز که باید آن را نمادی‌ترین رمان تاریخ عنوان داد، یکی از معروف‌ترین و دلنشین‌ترین آثار نویسنده چیره دست آلمانی هرمان هسه است که نزدیک به هفتاد اثر از خود بر جای نهاده است.

هسه از آنجا که در خانواده‌ای با فضل و فرهنگ پرورش یافت، با آثار نویسندگان بزرگ جهان به خوبی آشنا شد. شیفتگی او به شرق که آن را «سرزمین حماسی و جادویی» می‌خواند نیز ریشه در محیط خانوادگی‌اش دارد. پدر بزرگش، هرمان گوندرت، از ادبای صاحب نام و از شرق‌شناسان معروفی بود که در مورد فرهنگ و تمدن هند تحقیقات وسیعی انجام داد. او شرق را به خوبی می‌شناخت و به فرهنگ پر بار آن عشق می‌ورزید. این عشق به دخترش ماری هسه نیز منتقل شد تا آنکه در نواش هرمان هسه به بارور نشست.

از میان نویسندگان بزرگ غرب کمتر کسی را می‌توان یافت که مانند هسه این همه به شرق تعلق خاطر داشته باشد. کمتر اثری از این نویسنده می‌توان دید که در آن به نوعی از شرق یاد نکرده باشد.

در رمان اندوهبار روزآلده که همچون بسیاری دیگر از آثار او حکایتی از زندگی پر فراز و نشیب است، سرانجام برای رهایی خویش از مصایب زندگی، به شرق پناه می‌آورد تا در



● سفر به شرق رمانی است
بیرون از حیطه واقعیت، سیری است
در روح انسان. این رمان کوتاه، یکی از
معروفترین و دلنشینترین آثار نویسنده
چیره دست آلمانی هرمان هسه است.
● کمتر اثری از این نویسنده می توان دید که
در آن به نوعی از شرق یاد نکرده باشد.

زمین، به خصوص حلقه‌ها و فرقه‌های آنان در سده‌های هفتم و هشتم دارد. در این انجمن، مراد و مرید و نو تعلیم و شیخ و پیرو شتاب همه جمع‌اند و هر یک مرتبه و طبقه خاص خود را دارد. این انجمن گرچه پرداخته ذهن هسه است، ولی در قرن هجدهم میلادی نمونه‌هایی از آن در اروپا به وجود آمده بود که دلزدگان از حاکمیت عقل و علاقمندان به اشراق و معنویت به آنها روی آورده بودند؛ اعضای این انجمنها از مشاهیر ادب و هنر اروپا شکل می‌گرفت که اندیشه مذکور را در آثار خود منعکس می‌کردند. ولی باید توجه داشت که ریشه این انجمنها و ساختارشان بر بنیاد مشرب تصوف و عرفان شرق بوده است.

هسه با توجه به این نکته، انجمنی را مجسم می‌کند که برای رسیدن به تعالی معنوی سفری را به سوی شرق که سرچشمه نور و مهد عرفان و معنویت است، آغاز می‌کند. این، سفری است به «سرمنزله نور»، به شرق. ولی این شرق مورد نظر «سرزمینی خاص و محدوده‌ای جغرافیایی را شامل نمی‌شود»، بلکه شرق از نظر هسه، خانه محبت و عشق است، آنجا که نامی بر آن نمی‌توان نهاد «زادگاه روح است که جان را شکوفا و جوان می‌سازد». اندیشه مذکور یادآور این بیت سعدی است:

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهری است کو را نام نیست

علامه اقبال که حقیقت را در اسلام می‌جست، «اقوام شرق» را به جایی هدایت می‌کرد که انوار این آیین در آنجا ساطع باشد:

قلب ما از هند و روم و شام نیست

مرز و بوم او بجز اسلام نیست

دل به دست آور که در پهنای دل

می‌شود گم این سرای آب و گل

سفر به شرق از دیدگاه هسه «سفر روحانی» است که در آن

● هسه در سفر به شرق به حقیقتی معتقد است که اصلی و ازلی و واقعی است. او این حقیقت را «سلطنت سوم» نام می‌دهد. نتیجه‌ای که وی در پایان رمان بدان می‌رسد و راجع به یک حقیقت سه نظر متفاوت ارائه می‌دهد.

«بعد منزل» وجود ندارد. سفری است که اشاراتی پر نکته از عرفان و تصوف شرق در خود نهان دارد: «... ما نه تنها در مکان، بلکه در زمان هم پرسه می‌زدیم. ما به جانب شرق در حرکت بودیم، ولی در عین حال به قرون وسطی و عصر طلایی نیز سفر می‌کردیم، ایتالیا و سوییس را در نور دیدیم، ولی گاهی نیز شب را در قرن سیزدهم سر کردیم...»

این همان اندیشه‌ای است که حافظ بدین‌گونه بیان می‌دارد: گر چه دوریم به یاد تو قدح می‌نوشیم بعد منزل نبود در سفر روحانی فهم حکایت این سفر، خواننده را از جهان سفلی به عالم علوی می‌کشاند و او هر اندازه که از رمز و راز اشراق با خیرتر باشد، از این سیر و سلوک لذت بیشتری می‌برد. زایران سفر همچون صوفیان که در گمنامی سفر می‌کردند و گاه بی زاد و راحله راه می‌سپردند و به کوهها و غارها پناه می‌بردند، از وسایل و تسهیلات امروزی سفر نظیر کشتی و اتومبیل و قطار حذر می‌کردند.

یکی از همراهان این سفر که نمونه‌ای از انسان کامل و وارسته است، لثوی خدمتکار است که راهنمای گروه نیز بود. «... این مرد ساده و بی‌ریا آنی داشت که به او حالتی دلپذیر و دوست‌داشتنی می‌داد. به طوری که همه را مجذوب خود می‌کرد... حتی حیوانات هم با او دوست می‌شدند. غالباً چند سگ یا حیوانات دیگر به خاطر لثو همراه او به راه می‌افتادند.»

در شرح زندگی برخی از مشایخ صوفیه نیز حکایاتی از این نوع آمده است که الفت با حیوانات برای آنان مایه آرامش بوده و تعلق خاطرشان به جهان و آنچه در او هست، سبب آسایش روح. ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابی‌الخیر از آن جمله‌اند. حکایاتی از زندگی آنان وجود دارد که حیوانات رام آنها بوده‌اند. بعضی دیگر مهمترین تکلیف انسانی خویش را ترحم بر حیوانات می‌دانستند. شیخ احمد رفاعی حتی به سگ و خنزیر هم که می‌رسید سلام می‌کرد بسا که یک سگ گر را چرب می‌کرد و می‌شست و مواظبت می‌کرد^(۳).

لثو عامل وحدت سالکان است و چنان تأثیری بر آنها می‌نهد که وقتی در نیمه راه از جمعشان کناره می‌گیرد، زایران شرق به ورطه تفرقه می‌افتند. آیا می‌توان طریق حقیقت و دستیابی به کمال معنوی را که از پیچ و خمهای هولناک آروزهای نفسانی و تمایلات مادی می‌گذرد، بی‌دلیل راه و بدون اتکاء به ملجایی پی سپرد؟ «انجمن» همان ملجاء است؛ لثو، دلیل راه؛ و دره موریوی سفلی^۴ حکایت از مفاک عمیق امیال نفسانی و حقیرانه بشر دارد. گذشتن از گذرگاههایی چنین خطرناک، بی‌دلیل راه ممکن نیست؛ و درست در همینجاست که وقتی لثو، راهنمای گروه، از جمع راهیان جدا می‌شود، وحدتشان از میان می‌رود. نکته مذکور تفسیر این دو بیت حافظ

طریق عشق، طریقی عجب خطرناک است

نفوذبالله اگر ره به مقصدی نبری

چو مستعد نظر نیستی، وصال مجوی

که جام‌جم نکند سود، وقت بی‌بصری

قهرمان رمان پس از این تفرقه، به گمان آنکه انجمن از میان رفته، بر آن می‌شود تا داستان سفر را بنویسد و این به خلاف پیمانی است که با انجمن بسته تا اسرار آن را هویدا سازد. او به پیمان خود با انجمن چندان پای بند نمی‌ماند، ولی آنچه را هم که به عنوان شرح این سفر بر کاغذ می‌آورد، چنان نیست که هر بی‌خبری از اسرار حقیقت انجمن از آن آگاهی یابد.

دو تن دیگر نیز که از اعضا انجمن و راهیان این سفر نمادین بودند، شرحی در باب آن می‌نگارند، ولی هر سه نظر با هم متفاوت است و هر یک به قول مولوی به بخشی از واقعیت، آنچنانکه لمس کرده، می‌پردازد و از کل آن بی‌خبر است. اندیشه‌های هسه همانند ژید نویسنده معاصر وی با افکار عرفا و متفکران بزرگ ما بسیار نزدیک است و جابه‌جا اندیشه‌های عرفانی برخاسته از شرق را به یاد می‌آورد. وقتی در پایان رمان، ه. ه. در لثو مستحیل می‌شود و «من» دانی به «من» عالی می‌پیوندد یا در او فنا می‌شود. حکایت همان قطره‌ای است که به اعتقاد پیروان وحدت وجود به دریا می‌پیوندد و به مرتبه فنا فی‌الله می‌رسد و جاودانه می‌شود. این مضمون صوفیانه را هیچ گوینده‌ای به زیبایی شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلوی (متولد ۷۵۷ ه. ق) بیان نداشته است:

ای زاهد ظاهر! بین از قرب چه می‌پرسی

او در من و من در او، چون بو به گلاب اندر

در سینه‌ی ناصرالدین، جز عشق نمی‌گنجد

این طرفه تماشا بین، دریا به حجاب اندر

هسه در سفر به شرق همانند عرفای ما به حقیقتی معتقد است که اصلی و ازلی و واقعی است. او این حقیقت را «سلطنت سوم» نام می‌دهد. نتیجه‌ای که وی در پایان رمان بدان می‌رسد و راجع به یک حقیقت سه نظر متفاوت ارائه می‌دهد. یعنی اینکه هر کس جهان را آن طور که می‌بیند وصف می‌کند و آخر الامر بی‌آنکه حقیقتش را دریابد، افسانه‌ای می‌گوید و در خواب می‌شود. اندیشه مذکور پژواک سخن خیام در باب عالمانی است که:

ره زین شب تاریک نبردند به روز

گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

و تمامی رمان تفسیر این بیت از گلشن راز شیخ محمود شبستری است:

از «او» هر چه بگفتند از کم و بیش

نشانی داده‌اند از دیده‌ی خویش

پانویس: □

1. Theodore Ziolkowsky

2. John Fludas

۳. برای اطلاع بیشتر ر. ک. اردنی میراث صوفیه زرین‌کوب.

4. Marbio Inferiore